

منادی بقا از عرش عما ندا فرمود که ای منتظران وادی صبر و وفا و ای عاشقان هوای قرب و بقا غلام روحانی که در کنائز عصمت ربّانی مستور بود بطراز یزدانی و جمال سبحانی از مشرق صمدانی چون شمس حقیقی و روح قدمی طالع شد و جمیع من فی السّموات و الأرض را بقمیص هستی و بقا از عوالم نیستی و فنا نجات بخشید و حیات بخشود و آنکلمه مستوره که ارواح جمیع انبیا و اولیاء باو معلق و مربوط بود از مکن غیب و خفا بعرصه شهود و ظهور جلوه فرمود و چون آنکلمه غیبیه از عالم هویه صرفه و احدیه محضه بعوالم ملکیه تجلی فرمود نسیم رحمتی از آن تجلی برخاست که رائحه عصیان از گلشیء برداشت و خلعت جدید غفران بر هیاکل نامتناهی اشیا و انسان در پوشید و چنان عنایت بدیعه احاطه فرمود که جواهر مکنون که در خزائن امکان مخزون بود از نفعه کاف و نون در ظواهر اکوان بجلوه و شهود آمد بقسمیکه غیب و شهود در قمیصی مجتمع گشتند و سرّ و ظهور در پیراهنی بهم پیوستند نفس عدم بملکوت قدم برآمد و جوهر فنا بر جبروت بقا وارد پس ایعاشقان جمال ذوالجمال و ای والهان هوای قرب ذوالجلال هنگام قرب و وصال است نه موقع ذکر و جدال اگر صادقید معشوق چون صبح صادق ظاهر و لائح و هویدا است از خود و غیر خود بلکه از هستی و نیستی و نور و ظلمت و ذلت و عزّت از همه بپردازید و از نقوش و اوهام و خیال دل بر دارید و پاک و مقدّس در این فضای روحانی و ظلّ تجلیات قدس صمدانی با قلب نورانی بخرامید ای دوستان خمر باقی جاری و

ایمشتاقان جمال جانان بی نقاب و حجاب و ای یاران نار سینای عشق در جلوه و لمعان از ثقل حبّ دنیا و توجّه بآن خفیف شده چون طیور منیر عرشی در هوای رضوان الهی پرواز کنید و آهنگ آشیان لایزالی نمائید و البتّه جان را بی آن قدری نباشد و روانرا بی جانان مقداری نه باری پروانگان یمن سبحان در هر دمی حول سراج دوست جان بازند و از جانان نپردازند هر طیری را اینقدر مقدور نه و الله يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ عَلِيٍّ عَظِيمٍ كَذَلِكَ نُرْشُ حِينَنُذِ عَلَى أَهْلِ الْعَمَاءِ مَا يُقَلِّبُهُمْ إِلَى يَمِينِ الْبَقَاءِ وَ يُدْخِلُهُمْ إِلَى مَقَامِ الَّذِي كَانَ فِي سَمَاءِ الْقُدْسِ مَرْفُوعًا.